

مرد پیرلادین

عمار یاسر از پیشگامان اسلام بود و در زمان خلیفه سوم وقتی خلافت کربهای او را دید، زبان به اعتراض گشود، و با اعتراض او و همفکرانش موجی برضد حکومت اشرافی وقت ایجاد شد و به قیام ملت و کشته شدن خلیفه و روی کار آمدن امیرمؤمنان (ع) انجامید.

عمار در دوران حکومت علی (ع) تمام نیروی خود را صرف تقویت حکومت اسلامی راستین او کرد.

و اینک پایان جنگ جمل است.

... فتنه پیمان شکنان (ناکشین) در هم شکست، طلحه و زبیر کشته شدند عایشه و مدافعان شترش تسلیم گشتند و فریب خوردگان به خود آمدند.

مردم کوفه در "ذی قار" (همان منزلی که قبلاً از آن یاد شد) به حضور امیرمؤمنان آمدند و از او دعوت کردند که مرکز حکومت خویش را از مدینه به کوفه منتقل سازد.

علی (ع) این پیشنهاد را پذیرفت و در کوفه رحل اقامت افکند و مسلمانان به خود نوید دادند که حکومت توحیدی، بر پایه عدالت اسلامی تأسیس شده است و جامعه باید از مزایای آن استفاده کند.

اما آتش دیگری شعله ور شد و خبر سرپیچی " معاویه " به کوفه رسید.

امام (ع) نامه به وی نوشت و او را به حفظ اتحاد بین مسلمانان دعوت کرد.

مدتی گذشت اما از معاویه خبری نشد و پاسخی به دست امام (ع) نرسید از این رو با چند تن از اصحاب خود یک شورای نظامی ترتیب داد و با آنان به مشورت پرداخت، هر کدام رأی و نظری داشتند.

در میان آن انجمن "عمار" به پا خاست و نخست چند جمله در سپاس خدا بیان نمود و سپس رو به امیر مؤمنان کرد و چنین گفت:

ای امیر امومنان! ما در اختیار توایم اگر صلاح می دانی همین امروز ما را بسیج ده و پیش از آنکه فاجران آتش روشن کنند و تصمیم به مسدود ساختن راه حق بویان گیرند و بین مسلمانان تفرقه اندازند، وظیفه ما را روشن فرما و آنان را نیز به راهی که موجب رشد و پیشرفت واقعی است، دعوت کن، اگر پذیرفتند، مایه سعادت و خوشبختی خود آنان خواهد بود و اگر تصمیمی جز جنگ با ما نداشته باشند، به خدا سوگند، پیکار با آنها و پاکسازی جامعه از وجود آنها باعث خشنودی خدا است و کرامتی است از او...^۱

معاویه پاسخ دادن به امیر مؤمنان را به تعویق می انداخت تا نخست میزان آمادگی مردم شام را بررسی کند و وقتی با کمک "عمرو عاص" سیاستمدار و نیرنگباز مشهور توانست از سران قبایل شام قول همکاری بگیرد، با علی (ع) اعلان جنگ داد، او از عواطف دینی مردم، عواطفی که توأم با ناآگاهی بود به نفع مقاصد خود استفاده کرده بود و به این بهانه که خون خلیفه ریخته شده است و قاتلان او پیرامون علی (ع) هستند و علی از آنان حمایت می کند، احساسات مردم ساده دل را بر سر می انگیخت و افراد سودجور را نیز با وعده پول و ریاست می خرید و با این دسیسه ها بود که توانست لشکر فراوانی گرد آورد و برای جنگ با امیر مؤمنان بسوی عراق حرکت دهد.

شوشگاه علوم از انار و مطالعات فرهنگی



سال جامع علوم انسانی

روز دوم صفر بود که دولشگر در سرزمین صفین رویاروی هم قرار گرفتند. علی (ع) فرماندهی بخش عظیمی از سپاه خویش را به عمار یاسر سپرد^۲ عمار در آن روز بیش از ۹۰ هزار را پشت سر گذاشته بود، موهای پیچیده اش همه سفید بود و چینهای صورتش از سختیها و دشواریهای گذشته حکایت می کرد و ریش سفیدش به آن صورت پرچین چروک و تیره رنگ، صفا و شکوه خاصی می بخشید. قسمتی از پوست پیشانی اش در اثر سجده پینه بسته بود، اندامی درشت و هیکلی استخوانی داشت و از نگاه پرنفوذش آثار تصمیم و مردانگی خوانده می شد، برق امید از چشمان سیاهش میدرخشید، سر خود را زیر عمامه ای پنهان کرده بود و زرهی آهنین روی پیراهن

بلند خویش به تن داشت ، شال دور کمر و بند چکمه‌ها را محکم بسته و شمشیر بلند و تیزی به دست گرفته بود و تا آنجا که می‌توانست حرکتها ، چهره‌ها و روحیه‌ها ، و رویدادهای سپاهیان دوست و دشمن را می‌پایید .

اراده‌اش استوار بود و روحیه‌اش قوی و پراحساس .

او نشان داد که برای یک مسلمان ، روح انقلابی داشتن ، اختصاص به سنین جوانی ندارد و مسلمان در هر شرایطی مشتاق جهاد است و زندگی بدون پیکار در راه هدف برای او مفهومی ندارد .

در این روزهای جنگ همراهانش او را می‌دیدند که گاهی چون پارسایان در محراب عبادت خاشعانه در برابر خدای خویش به رازونباز می‌پردازد و زمانی چون خطیبی زبردست سخنرانی می‌کند و چون روشنفکری آگاه و قضاپارا تجزیه و تحلیل می‌نماید . و با بیانی رسا ، و منطقی نیرومندی به مردم آگاهی می‌بخشد و احساسات آنان را در راه هدف بسیج می‌کند و در موقع مقتضی در لباس فرماندهی سپاه ، فنون نظامی را بکار می‌برد ، نقشه می‌کشد و فرمان حمله می‌دهد .

این خصوصیات به ضمیمه سوابق درخشان وی در مبارزات اسلامی ، موقعیتی برای او کسب کرده بود که بسیاری از مردم وجود " عمار " را در سپاه علی (ع) دلیلی بر حقانیت آن حضرت می‌دانستند و به هر سو که عمار روی می‌آورد و به هر سمت که می‌رفت گروه زیادی از صحابه پیامبر (ص) همراه او بودند ، توگوئی وجودش پرچمی است روشنگر راه و نشان دهنده موجودیت حق .^۳

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

☆☆☆

خورشید بالا آمد و اشعهٔ طلایش به رنگ نقره ، سپید گشت و برناهمواربهای صغین تابید ، دولشگر از چادرها بیرون آمدند و در جنبه‌های خویش موضع گرفتند ، خورشید باز هم بالاتر آمد و تقریباً بالای سر مردم قرار گرفت و حرکتش بسیار کند شد و شراره‌ایش را بر سر آن مردم پیر شور فرو ریخت .

لشکریان در گوشه و کنار میدان برای رهائی از سوزش آفتاب سایبانهای سی درست کرده ، هر چند سرباز زیر یک سایبان جای گرفته بودند .

در یک گوشه میدان سایبان سرخ رنگی روی چهار تیره نصب شده بود و عمار و تنی چند از افرادش در پرتو آن به استراحت پرداخته ، منتظر دستور از طرف حضرت

علی (ع) بودند و از دور تمام حرکات و نقل و انتقالهای دشمن را می‌کاویدند .
نزدیک ظهر بود که مردی صفوف لشکر را شکافت و خود را به آن نقطه رسانید

و رو به آن جمع کرد و شتاب زده پرسید

— آیکم عمار؟ (کدامیک از شما عمار است؟)

عمار گفت:

— منم عمار

تو ابویقظانی؟

— آری

مرد نگاهی به اطراف کرد و گفت:

— مطلب مهمی دارم ، اما نمی‌دانم آشکارا بگویم یا محرمانه؟

— هرطور مایلی ، ما از یارانمان چیزی پنهان نداریم

نازه وارد که تاحدی آرامش خود را باز یافته بود ، نفسی عمیق کشید و چنین

آغاز کرد:

— هنگامی که از خانام بیرون آمدم ، کاملا آگاه بودم که ما بر حقیق و دشمن

ما بر باطل است اما دیشب خواب عجیبی دیدم که هرچه خواستم خود را از فکر آن

بیرون بیاورم نتوانستم ، خواب دیدم که ما و آنان باهم نماز می‌خوانیم .

از خواب پریدم و به فکر فرو رفتم که آیا راستی ما باهم برادر نیستیم؟ مگر

انان نماز نمی‌خوانند؟ و ما چگونه با آنان می‌جنگیم؟ و دیگر خوابم نبرد .

صبح نزد امیرمؤمنان (ع) رفتم و جریان را گفتم و او فرمود که در این باره با

شما صحبت کنم .

عمار از جای برخاست و با انگشت به پرچم سیاه رنگی که در قلب سپاه معاویه

در اهتزاز بود ، اشاره کرد و گفت:

— صاحب آن پرچم سیاه را می‌شناسی؟ او " عمروعاص " است و من تا کنون

سه بار با آن پرچم و کسانی که پیرامون آن هستند ، جنگیده‌ام و این چهارمین بار است

که آن را در برابر خود می‌بینم ، ببینم شما در جنگهای بدر ، احد و صفین شرکت

داشته‌ای؟

— خیر ، آن موقع هنوز من با آئین اسلام آشنا نشده بودم .

— مراکز و موضع گیریهای امروز ما همان مراکزی است که آن روز در خدمت

پیامبر (ص) داشته‌ایم و مراکز اینها نیز مراکز آن روز مشرکان است و هیچ عوض نشده

است، در آن نبردها، ما بودیم و این پرچم و این اهداف امروزمان و پیرامون رسول خدا (ص) بودیم و آنان نیز همین هواداران بنی امیه بودند با هدفهای ضد خدایی و ضد مردمی امروزشان.

و سرکرده‌شان ابوسفیان بود و امروز هم می‌بینی به طرفداری معاویه آمده اند جنگ امروز ادامه همان جنگهاست، جنگ کفر و اسلام، شرک و توحید.

دوست داشتیم همه اینها یکی می‌شدند و آن یکی به سوی ما می‌آمد و اورا یکجا سر می‌بریدیم و می‌کشتم بنظر من خون اینها از خون گنجشگ هم مباحتر است، اکنون روشن شدی؟

— آری

— اکنون میل خودت، هر راهی را دوست داری انتخاب کن.

وی سپس رو به حاضران کرد و چنین ادامه داد:

به این نکته توجه کنید، که اگر احیانا از نظر نظامی بر ما پیروز شدند، دلیل بر حقانیت آنان نیست و به اندازه آنچه در چشم پشهای فرورود سهمی از حق ندارند به خدا سوگند اگر با شمشیرها بر سر ما بزنند و مغزهایمان را متلاشی کنند، می‌دانیم که ما بر حقیق و آنها بر باطل^۴

ادامه دارد

پژوهشگاه مطالعات فرهنگی



-
- ۱- واقعه صفین - نصر بن مزاحم ص ۹۲
 - ۲- برخی اورا فرمانده سواره نظام و عده‌ای فرمانده پیاده نظام کوفه شمرده اند
شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۴ ص ۲۶-۲۹
 - ۳- نهج البلاغه حدیدی ج ۴ ص ۹۹
 - ۴- نهج البلاغه حدیدی ج ۵ ص ۲۵۶ به نقل از صفین نصر بن مزاحم